

# چهار کلیشه جنبش دانشجویی

سوسن شریعتی\*

صحبت از جنبش

دانشجویی کار دشواری است، چراکه یا گوینده به موضع وعظ و دادن رهنمود می افتد یا اینکه مجبور به تکرار کلیشه‌هایی می شود که جریانات دانشجویی در سال‌های اخیر، خود، به آنها رسیده‌اند و دیگر نیازی به تکرار مکررات نیست.

دانشجو در رابطه با سن و نیز نسبتی که با آگاهی دارد تعریف می شود. اکنون نیز در نگاه به جریان دانشجویی، مسجل شدن چهار کلیشه برای آنها مایه خرسندی است. یکی از این کلیشه‌ها استقلال جنبش دانشجویی و این امر است که جنبش دانشجویی باید رویکردی انتقادی به قدرت، نهادهای مسلط، معضلات جامعه مدنی داشته باشد و به نوعی، به واسطه عدم تعلق به یک طبقه اجتماعی و عنصر آگاهی ناظر نظم اجتماعی گردد. کلیشه دوم، پرهیز از تبدیل شدن به ابزار اجرایی قدرت است. اگر تا دو دهه قبل جریانات دانشجویی موجود و ممکن، به بلندگوی نظم مستقر تبدیل شده بودند، امروز برای دانشجو روشن شده که باید اسباب استقلال خود را فراهم کند. از سوی دیگر و به عنوان کلیشه سوم، جریان دانشجویی ظاهراً به این باور رسیده است که تبدیل شدن به شاخه جوانان احزاب نیز وظیفه او نیست. کلیشه چهارم هم این است که تعیین چشم‌اندازهای بلندمدت سیاسی و اجتماعی و غیرقابل دسترس، که بنا بر تعریف وظیفه احزاب است، از حوزه اختیارات و توانایی‌های او خارج است و او باید تعریف دوباره‌ای از میدان فعالیت و اهداف خود را سامان دهد. اما در بررسی مشکلات جنبش دانشجویی باید تصریح کرد که جنبش دانشجویی را نمی‌توان از وضعیت عمومی اجتماعی جدا تصور کرد. جنبش دانشجویی از همان ضعف‌هایی رنج می‌برد که جنبش مدنی. هر دو به ضرورت استقلال و فاصله گرفتن از حوزه قدرت پی برده‌اند اما هنوز راه‌های عملی و ممکن این استقلال را به تمامی تجربه نکرده‌اند و از این رو دایره انتخابشان محدود است. یکی دیگر از مشکلات جنبش مدنی و جنبش دانشجویی متکثر بودن آنها و نمایندگی نداشتن شان است. جنبش دانشجویی مانند جامعه مدنی متکثر است اما این تکثر شکل نمادین پیدا نکرده و نمایندگان خود را ندارد. اتمیزه است و فردگرا، اما نمی‌داند چگونه آن را به یک اراده جمعی تبدیل کند و دست آخر اینکه جنبش دانشجویی مانند جامعه مدنی ناراضی و ناخشنود است اما در بیان مطلوب و ممکن آن دچار سردرگمی است. از همین رو شاید به کار بردن تعبیر «جنبش» درباره فعالیت‌های متعدد جریانات موجود دانشجویی کمی زودرس باشد. علاوه بر اینها اینکه مدام وجه انتقادی دانشجو در تقابل با قدرت تعریف شود، خود، مشکل دیگری است. وقتی همه چیز از کانال سیاسی تعریف شود، بسته شدن آن دریچه به هر دلیلی، زمین گیر ساختن هر حرکتی است. لازمه بروز یک «اتفاق» و مثلاً سر زدن یک جنبش، همدستی سه مولفه «اراده»، «تخیل» و «اندیشه» است. امروز با بحران این هر سه مولفه مواجهیم. همه آن نقاط عزیمت اولیه تئوریک که دیروز ما را وادار به حرکت می‌کرد امروز محل تردید است. لذا الگوهای سابق تکان خوردن، کهنه و مندرس به نظر می‌آید. اساساً نفس داشتن الگو در ابهام است. آیا باید اصلاً الگویی داشت یا نه؟ اراده معطوف به تغییر نیز زیر سؤال است: از کجا معلوم که تغییر سرمنشاء خشونت نشود؟ و آنچه فردا اتفاق می‌افتد بهتر از امروز باشد؟ و سومین عنصر یعنی تخیل، آنچه چاشنی هر حرکت اجتماعی است و نام دیگرش امید یا فردای بهتر است نیز به گونه‌ای تعطیل شده. در خصوص تفاوت‌های جنبش دانشجویی کنونی و دهه ۴۰ و ۵۰ نیز می‌توان گفت که اگر در آن زمان سیاست، ایدئولوژی، رادیکالیسم سیاسی و به عبارتی رویکردی اتویستی، اکسیر و ترکیبی تکان‌آفرین بود، امروز چنین معجونی در اختیار دانشجو نیست. این معجون در لابراتوار واقعیت و دو دهه‌ای که از انقلاب می‌گذرد تجزیه شده است و بی‌خاصیت. نه فقط دانشجویان، بسیاری از اکتورهای سیاسی همان دهه نیز نسبت به عملکرد و بینش دیروزی خود به عالم و آدم نقد دارند و قانع شده‌اند که باید به گونه‌ای دیگر عمل کرد. اما اکنون جنبش دانشجویی باید به بازتعریف جایگاه نسلی خود بپردازد و خود را قبل از هر چیز به عنوان یک جنبش اجتماعی تعریف کند و برای این کار به دنبال اشکال جدید حضور اجتماعی باشد. یکی از دلایلی که امروز غیبت این راهکارها در عرصه عمومی بیشتر از همه وقت احساس می‌شود، تعریف و اعتبار تغییر را در گرو سیاست و فعالیت سیاسی دانستن بوده است. محدود بودن تشکل‌های دانشجویی یکی دیگر از نقاط ضعف جنبش دانشجویی در ایران است. اینکه تنها جریان‌های موجود در دانشگاه‌ها، انجمن‌های اسلامی و یا بسیج دانشجویی هستند، با همان تقدم سیاست که اشاره شد، طبیعتاً طیف وسیعی از بدنه متکثر دانشجویی را بیرون از درها می‌گذارد. \*منبع: ایسنا